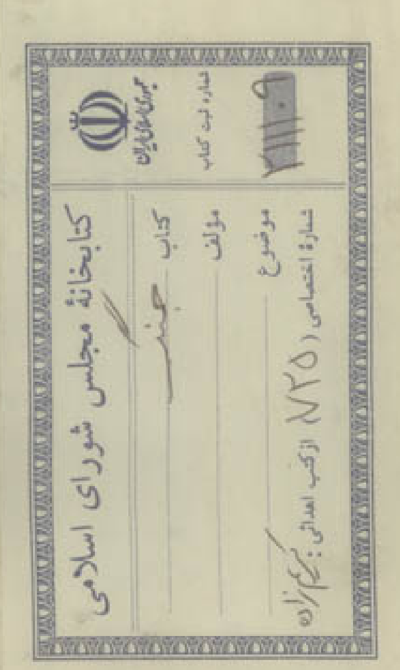


بسم ... تعالی و له الحمد

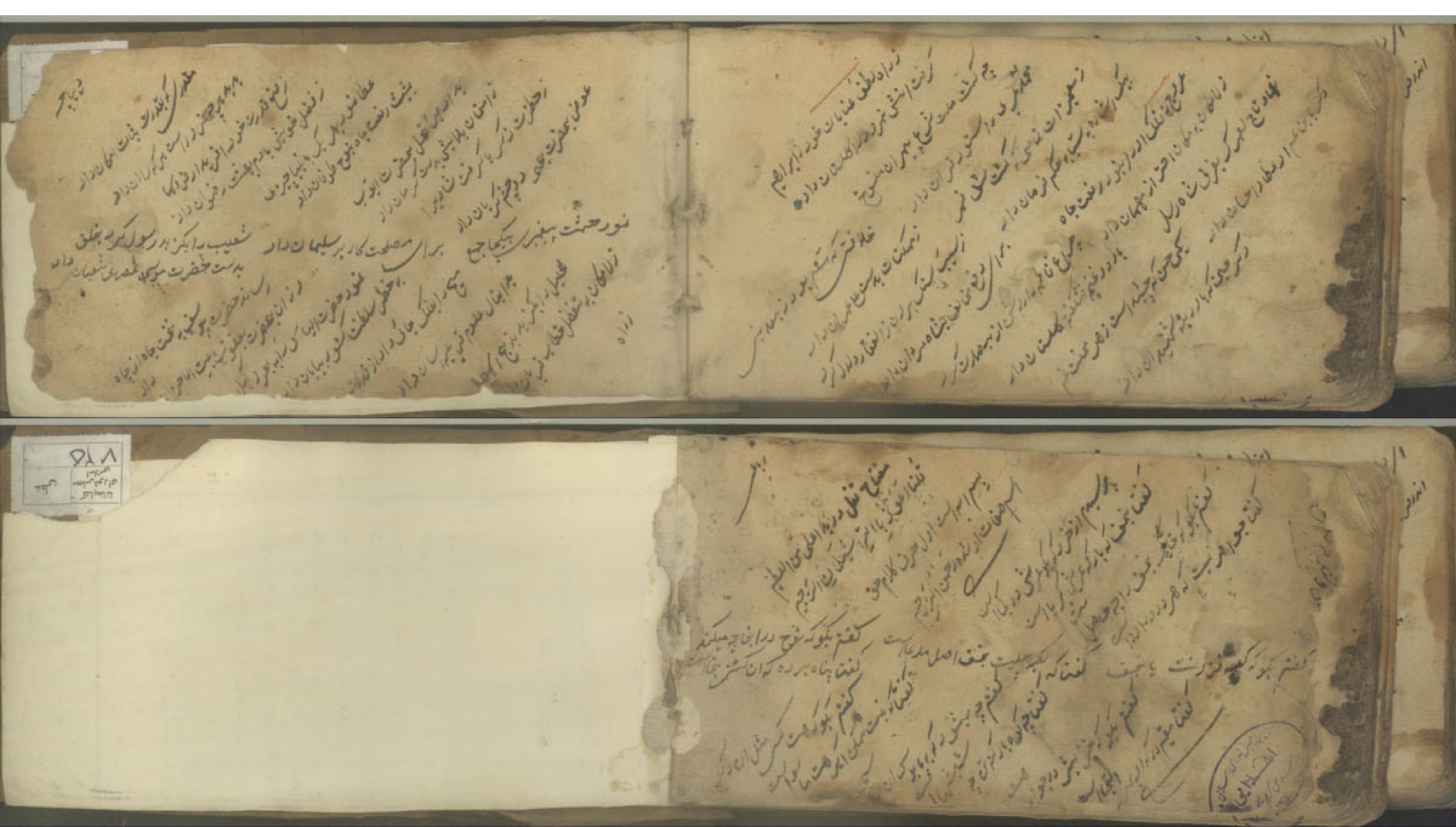
فقدان اسفناك

رحلت مرحوم رضوانمقام حجة الاسلام عالم متقی
هاشمی اعلی ... مقامه الشریف که بسیار سید جلیل
و بزرگوار و صمیمانه خدمتگذار بعالم علم و دین
ضائعه بزرگی است لذا شب سه شنبه ۲۶ ذیحجة الحر
مسجد کوچه ستون سنگی خیابان مولوی (اسمعیل
بعد ازنمازمغرب وعشا مجلس ختم بر قراراست علاق
بترویج شعائردین خاصه طبقه جلیله علماء اعلام و
علوم شریفه دینیه تشریف فرما میشوند اثاء ... تع
صاحب شریعهٔ مطهره را خوشنود خواهند داشت

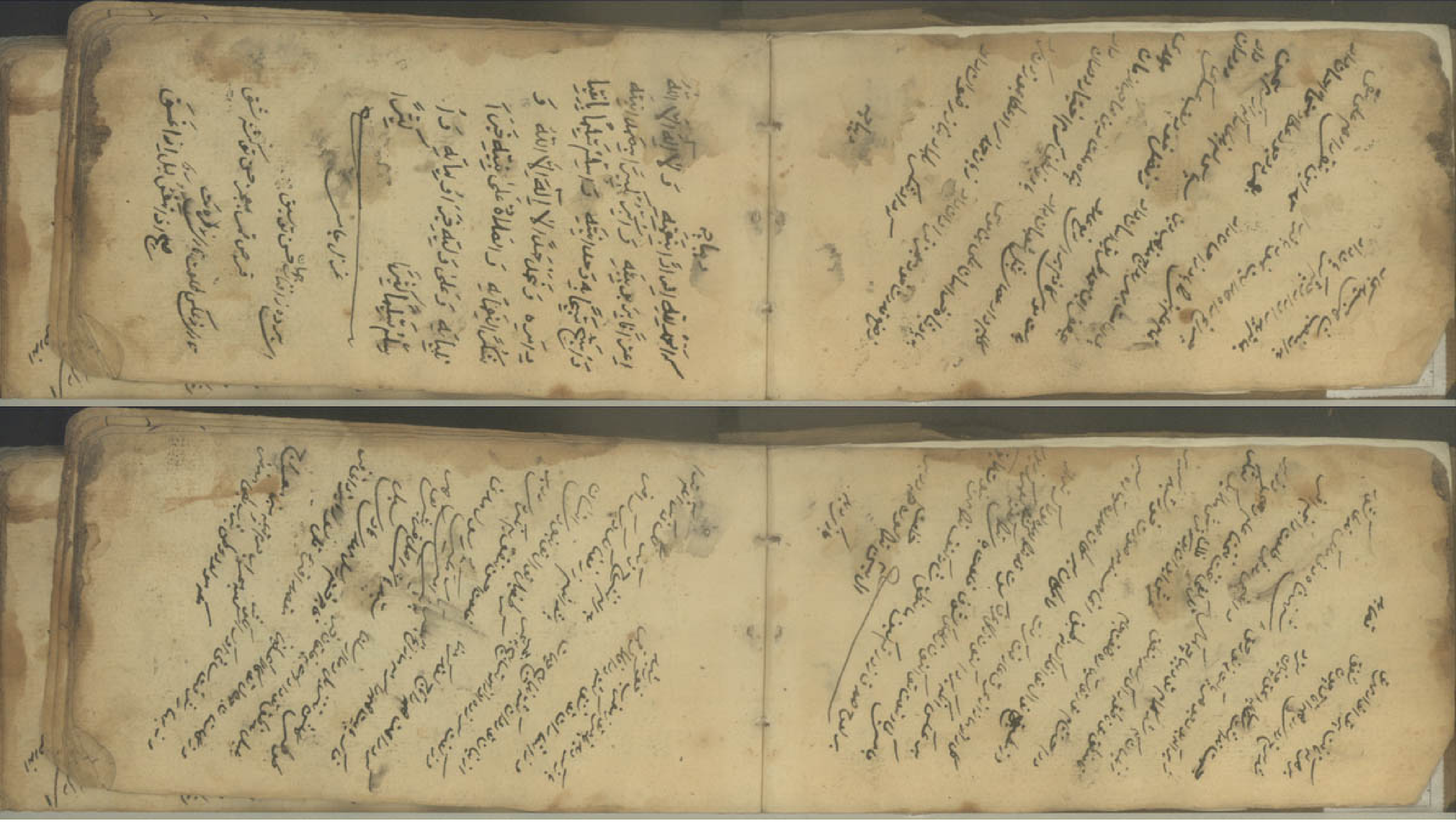
الاحقر احمد الحسینی الشهرستا

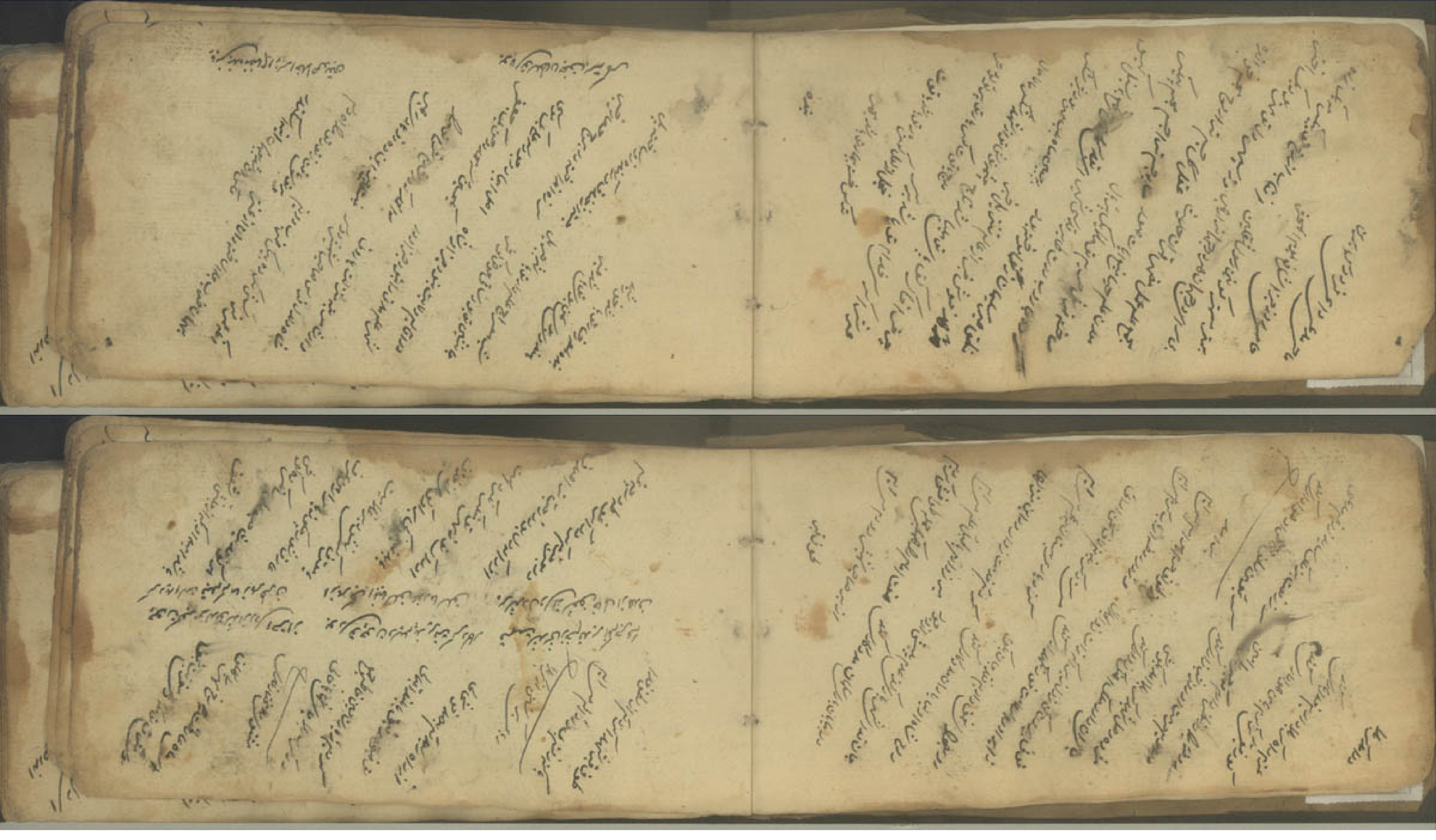


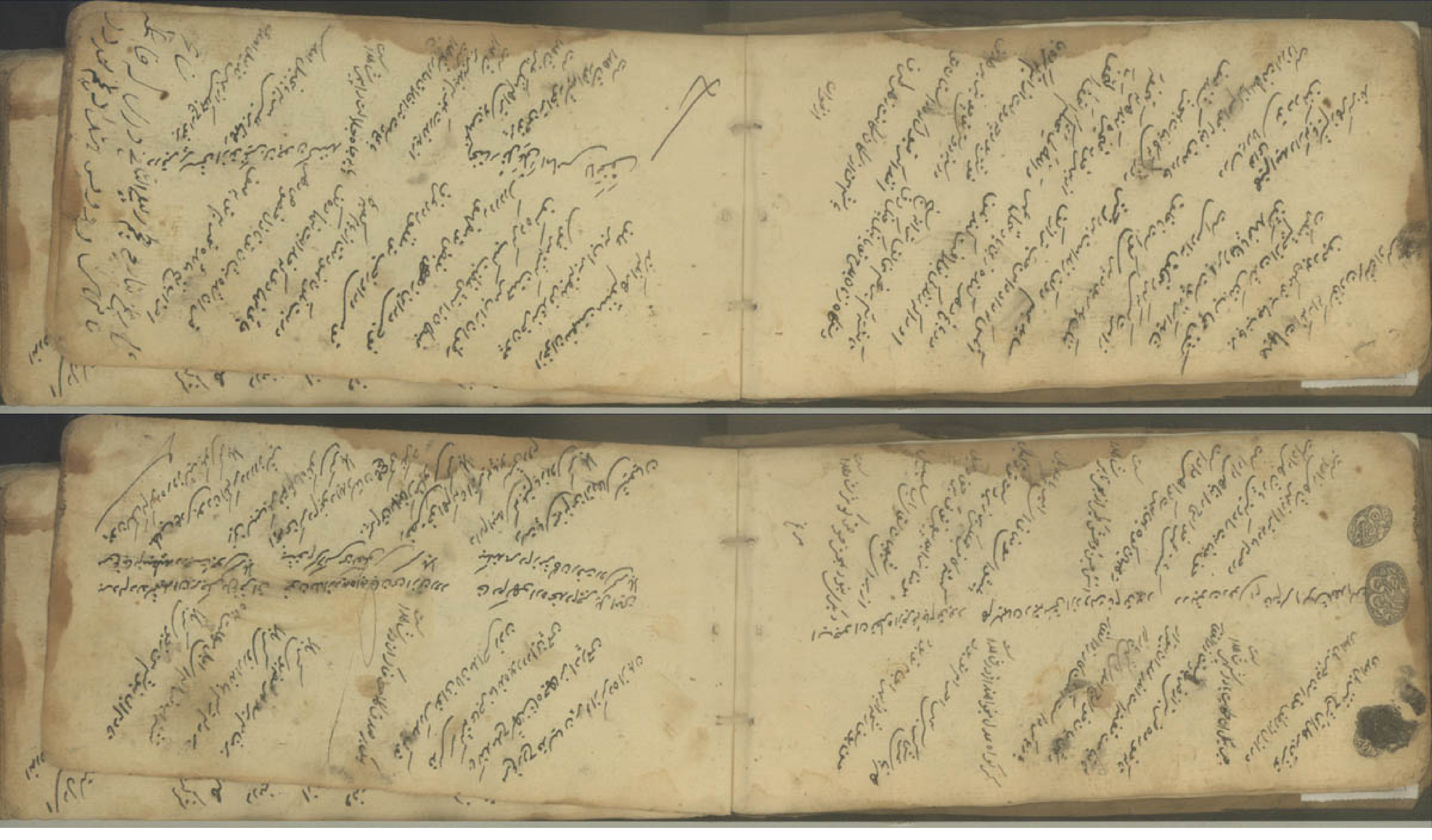
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۱۱۰۹
کتاب جنگ
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۷۲۵) ازکتب اهدائی: کریم زاده
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۷۲۵
بسم ... تعالی و له الحمد
فقدان اسفناك
رحلت مرحوم رضوانمقام حجة الاسلام عالم متقی
هاشمی اعلی ... مقامه الشریف که بسیار سید جلیل
و بزرگوار و صمیمانه خدمتگذار بعالم علم و دین
ضائعه بزرگی است لذا شب سه شنبه ۲۶ ذیحجة الحر
مسجد کوچه ستون سنگی خیابان مولوی (اسمعیل
بعد از نمازمغرب وعشا مجلس ختم بر قراراست علاق
بترویج شعائردین خاصه طبقه جلیله علماء اعلام وم
علوم شریفه دینیه تشریف فرما میشوند اثناء ... تع
صاحب شریعهٔ مطهره را خوشنود خواهند داشت
الاحقر احمد الحسینی الشهرستا
۷۲۵
۲۱۱۱۰۹

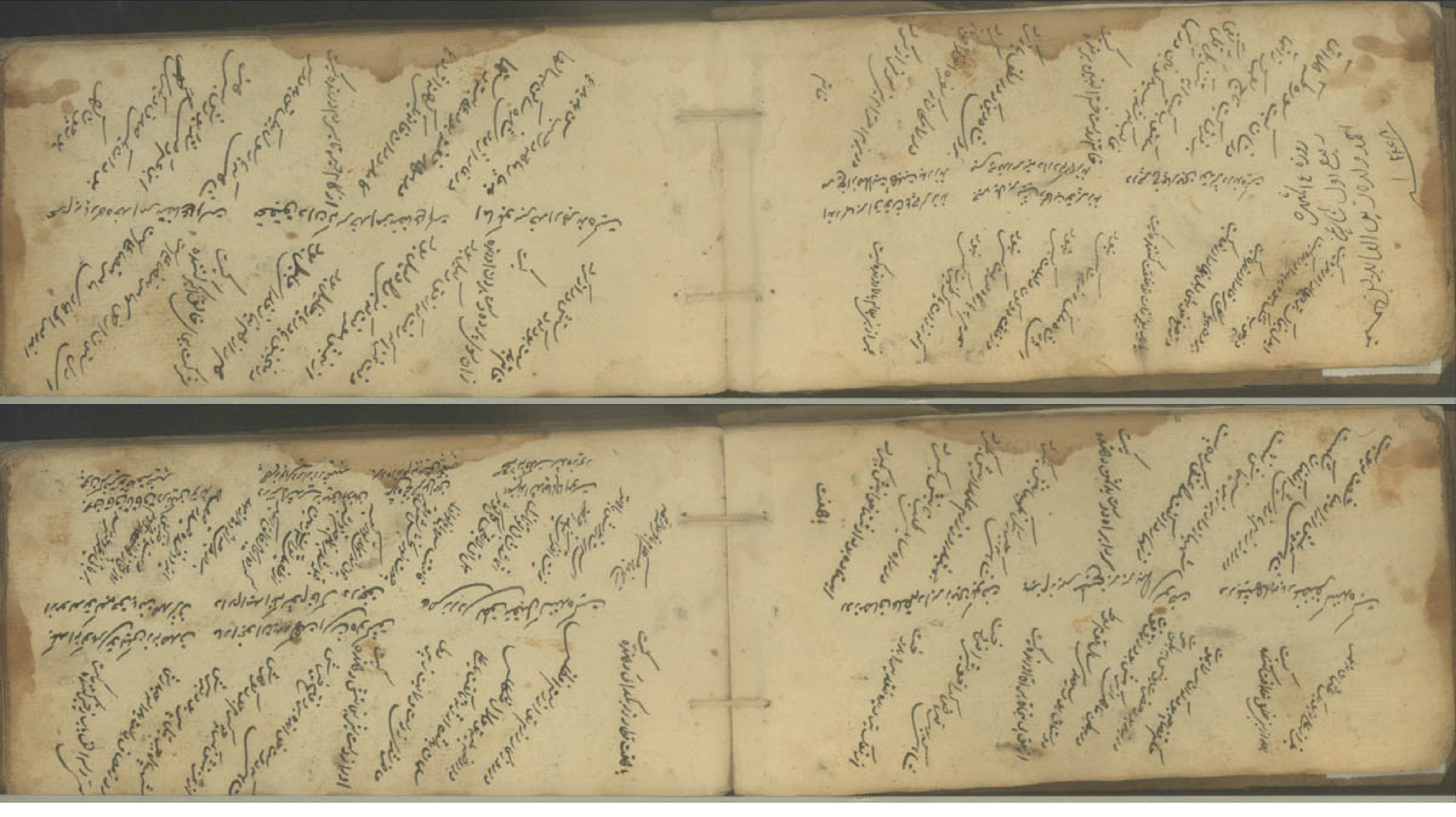


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
725

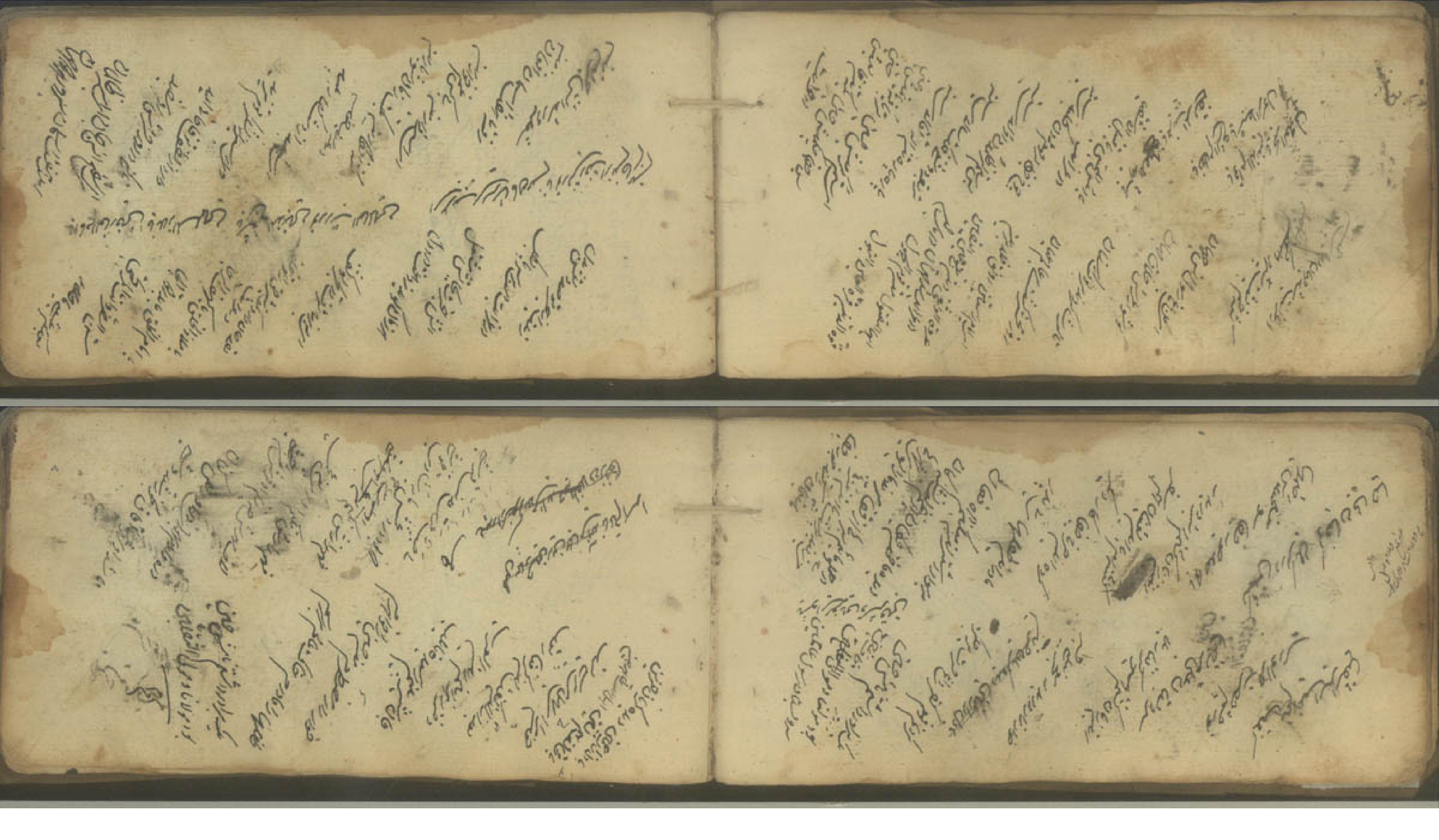


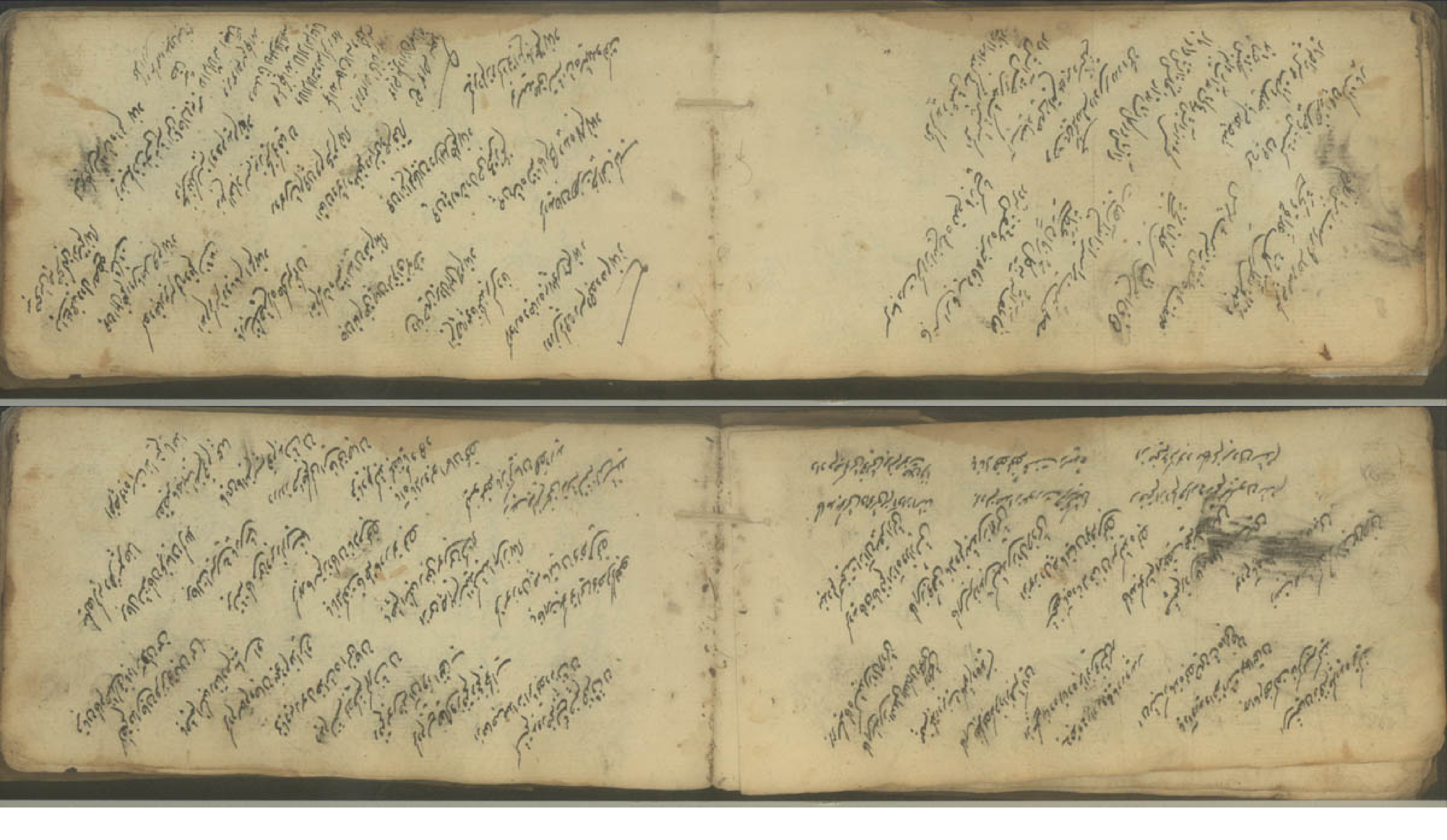














تو خبر بوند و برادرت حسین ... امور رفت و تو را غسل داده [illegible]

و کفن کردند و دفن نمودند و ما را [illegible] بار کردند و فرزندم حسین را [illegible]

در میان دریای خون دست و پا زده و [illegible] که [illegible] آمد [illegible]

[illegible] برادرت را غسل و [illegible] کند [illegible]

[illegible] جناب امام حسن با فاطمه [illegible]

و فاطمه بزبان حال میگفت

[illegible] آمد [illegible]

[illegible]

وفات حضرت رسول

روایت است که چون [illegible] شفیع [illegible] صاحب منبر

[illegible] بود

[illegible] روضه [illegible] جوان

چون بلال از جناب [illegible] شنید [illegible] آمد [illegible]

روان شده و [illegible] اهل مدینه جناب رسول خدا از برای [illegible] مسجد

[illegible] بروند [illegible] مردم مدینه از بلال

این سخن را شنیدند روانه مسجد شدند و جناب رسول خدا [illegible]

[illegible] دست [illegible] عباس [illegible]

مسجد [illegible] آوردند و نماز ادا [illegible] کردند و بعد از نماز بر منبر رفتند [illegible]

و [illegible] بر منبر [illegible] و بعد [illegible] اهل مدینه آیا من [illegible]

از برای [illegible] نشنیده [illegible]

منم [illegible] جهان [illegible]

منم که [illegible]

[illegible] بسر

و دیگر ای جماعت اگر [illegible] جد [illegible] دارم

شما بجا بیاورید و در میان [illegible] اول آنکه [illegible]

[illegible] کلام خدا [illegible] امانت است [illegible]

حرمت قرآن [illegible] بدانید [illegible]

و دیگر آنکه [illegible] رسیده بیاید و قصاص [illegible]

[illegible] شفیع جمیع خلایق [illegible]

در روزی از [illegible] دیدم [illegible] آمد

[illegible] آمد [illegible]

[illegible] قصاص [illegible]

[illegible] سواده [illegible] تازیانه [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] روایت که سلمان [illegible]

روانه شد [illegible] رسید [illegible] در خانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

برای [illegible] تازیانه [illegible] جواب جناب سیده [illegible] تازیانه

[illegible] سلمان [illegible] سوارت [illegible]

سلمان [illegible] روز [illegible] تازیانه

[illegible] قصاص کند [illegible]

[illegible] قصاص کند [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

و جناب سلمان [illegible] سلام [illegible]

رسول خدا [illegible] قصاص [illegible]

[illegible]

[illegible]

عرض سلمان [illegible] تازیانه در دست داشت و حضرت زهرا در خانه

[illegible] خداوند [illegible]

سواده [illegible] آمدند جناب

فاطمه [illegible] قصاص [illegible]

قصاص کند [illegible] مسجد [illegible] تازیانه [illegible]

بخوانید

پس حسنین او بدیدهٔ گریان روانه مسجد شدند تمام خلق صدا بگریه و افغان
بلند نمودند سر برهنه و گریبان چاک کرده و خبر روان شدند پس آنحضرت منبر
گفت ای سواده جناب رسول تب دارد تو تازیانه زدی بجانب رسول بخورد هست
پس جناب رسول خدا فرمود ای قوم مسلمان این قصاص بر من واجب است
چرا قصاص مرا از شما نگیرد کسی نگرده بود در میدان غزاء حنین
پس آنجناب فرمود ای سواده برخیز و قصاص خود را بگیر سواده عرض
کرد یا رسول الله در آن روز شکم من برهنه بود جناب رسول خدا این
این سخن شنید جامه مبارک از تن بیرون کرد سواده برخواست خود را بقدم
آنحضرت انداخت و بر بطن مبارک بوسید و عرض کرد یا رسول من از لفظ
گوهر بار شما شنیده ام که هر که جسد او بجسد شریف رسول الله مس شود آتش دوزخ را بر او حرام میکند
یا رسول الله من قصاص خود را بخشیدم پس آنحضرت او را دعا نمود و بخانه تشریف
آورده و پهلو بر بستر بیماری نهادند از فاطمه دختر محمد روایت
کرد روزی که پدرم پهلو بر بستر بیماری نهاده بود و من در پیش او نشسته بودم
ناظر بحال او بودم دیدم که شخصی در خانه را میکوبد گفتم [illegible]

کوبنده در گفت مرد غریبم و از راه دور آمده ام میخواهم رسول خدا را
ملاقات کنم گفتم ای غریب پدرم بیمار است و الحال پدرم را نمی توان ملاقات
نمود باز فریاد برآورد و گفت مرا دستوری دهید تا بخدمت رسول خدا برسم
من گفتم ای مرد گفتم پدرم تب دارد و نمی توانی او را دید او بار دیگر فریاد
مهیب برآورد که من هرزه در آکم و پدر بزرگوارم چشم مبارک گشود گفت ای [illegible]
من عرض کردم ای پدر شخصی آمده و میخواهد شما را ملاقات کند دو دفعه
او را جواب گفتم نمی شنود پیغمبر فرمود ای فاطمه آن عرب را میشناسی
لذتها است و برهم زننده جمعها است و بیوه کننده زنان است
ای نور دیده این یتیم کننده فرزندان است برهم زننده جمع دوستان است
این ملک الموت است که بقبض روح پدرت آمده از هیچ خانه اذن نطلبیده
و حرمت خاندان بجا آورده اذن می‌طلبد برو در را بگشا تا داخل شود
فاطمه رفت و در را گشود داخل شد و بر آنحضرت سلام کرد و عرض کرد
یا رسول خدا [illegible] اگر اجازه داری روح ترا [illegible]

و الا نشما را قبض روح نکنم حضرت فرمود عزرائیل را دنیا بسر شده
ولیکن انتظار مرا بکش تا برادرم جبرئیل بیاید در این سخن بودند که جبرئیل
نازل شد حضرت فرمود ای برادر جبرئیل مرا در این وقت تنها گذاشتی
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله از آنجا بشما مشغول بودم بهشت را زینت نمودم
حوریان را عرض در آوردم و ابواب بهشت از هر جانب وا کردم
آنحضرت فرمود ای جبرئیل سخنی بگو که دلم شاد و دیده ام روشن شود
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله غم شما از برای چیست آنحضرت فرمود از برای امت است
جبرئیل گفت که خدایم ترا سلام میرساند و میفرماید که امت ترا بخشیدم گر
راضی شوی حضرت رسول الحال خوشحال شد فرمود ای فاطمه فرزندان مرا
حسن و حسین را بیاور فاطمه حسنین را حاضر نمود حضرت رسول حسن را بطرف راست
و امام حسین را بطرف چپ نشانید و دست مبارک بسر امام حسن میمالید و میفرمود
ای حسن زهر از ظلوم غمناک کای من [illegible] کنم خاکی
شود چون سبز رنگ از غمت کاکلم جان خود نمایم فدایت
[illegible]

پس آنحضرت دست مبارک بر سر و روی امام میمالید و میگفت
بر گلوی تو شمر ناصر تیغ کین خواهد کشید ای حسین گلوی نازکت خواهد [illegible]
شود فغان ناله خواهرت زینب [illegible] زار و اسیر [illegible]
پس آنحضرت بعزرائیل فرمود ای عزرائیل برخیز و بامر خود مشغول شو
فاطمه میگوید که بعد از ساعتی دیدم دستهای مبارک پدرم از [illegible]
و روح پرفتوح از بدن مطهرش مفارقت نمود انا لله و انا الیه راجعون
[illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف انک انت الاعلی [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف نجوت من القوم الظالمین [illegible]
[illegible]



ای بانوی محترم من خدیجه کبری وای والده ماجده فاطمه زهرا تو در
پیغمبر [illegible] با من یاری نمودی و در جواب ملامت و عداوت با من نماز
گذاردی و مال خود را در راه خدا صرف نمودی و در خانه من زحمت کشیدی
و رنجها خوردی [illegible]
[illegible] آسیا کردی یتیم پرورش گشته از برای خدا [illegible]
[illegible] جان خدا نمودی تو ز آب روزه و افطار خود گشودی تو
تشنه و مرگ را [illegible] در این جهان الم [illegible]
آه آه چون آواز گریه و ناله حضرت رسالت پناه بگوش خدیجه رسید دوباره
چادر گشته و عرض کرد یا رسول الله گریه مکن از گریه تو ملائکه آسمان بگریه
در آمدند [illegible] افتاده [illegible]
ستاره افتاده

[illegible]

در آن وقت جناب پیغمبر فرمود ای فاطمه ای طفلک بی کس من بیا وداع از مادر بکن
مادر خود [illegible] فاطمه [illegible]
پهلوی مادر خود نشست جناب خدیجه عرض کرد یا رسول الله چند وصیت دارم
اول آنکه [illegible] دلم از برای فاطمه زار [illegible]
[illegible] دل شکسته [illegible]
[illegible]
وصیت دویم آنکه اگر در خدمت شما سهوا تقصیر کرده باشم که موجب ملال
خاطر شما شده باشد مرا حلال فرمائید و از من راضی شوید سیوم آنکه در قیامت
مرا [illegible] و در نزد حق تعالی شفاعت نمائید حضرت رسول گریان و نالان
[illegible] خدیجه در حق فاطمه [illegible]

[illegible]

واما در خصوص رانده بودن از تو از خود جگر از نور دیده گریان وای
سا یه فردوس جان من جهیه از تو زاهر بودم حالی که از تو مقصر نیست
بر ظاهر شده بلند و بغیر از نیکو روح و وفادار حزن از تو ندیده ام
و خوار ملجم دار که بهشت و هم حور العین مشتاق لقای تو اند

فرزند ای بنت زهرا تو ای جناب ما در
زینب به استعجال
که در خون غلطیده رسول الله
ز شوق روح تو رضوان فرشته ز در راه
ستمکاران که در حضرت
کشته فرزند

چون جناب فاطمه زهرا مادر محنت کشیده خود را با کمال ملاحظه کرد باید
بزرگواری و هیبت بلند دیدار پر حسرت اراده سفر و وفات کرده بر سر زمان
و گریان خود را بر روی سینه مادر انداخت و صورت خود را بر روی مادرش
مرمالید و بفرمود ای مادر بیت منم ای یار ناسیرت به بلیغم
کل صحن زه دیدارت به چنینم هر ابا محنت و مدینه فانی از زنیل پیشوای
منم زهرا بروی فاطمی سینه ام ای مادر ای صبر گلستان چه محنت کشیده مادر
نما شد شیهام زینب خندیده باشد در آن وقت جناب خود گریان گردید
مادر

تمامیه اشفی بروز نرسانیدند که چشم کوکب از سر نیک سلطان آن طریقت آن
خون جگر پیکر باخت خود در خیال بود و سلطنت مگر از بخت آن شب دل بستگی
دگر نیشد زحال من خبر نیست شبستان دلم اهدی شد ای اهل شب مرا بایم
سر الکار آن شب چراغم شعله آهنت آن شب کوبانم سحر کجا است ای یا رب
فراق باب و داوری صنیعم غم آید گر در خوابش به بلنیم
بخواب ای بخت باشد گرش دید مگر بابم بجز روی نما دید
سرو بیت که سکینه از درد و الم بخواب رفت را در کوید جمله اهل بیت از اهل
مجلس یزید گرد سکینه ای یزید و یستخاده و ده ام الحرض سیلی نمی بلجوکم
و شروع به نقل نقلی که از سه امر زنیده در عالم واقعه گذارم به پای بخواب رفته ام
که از آه اسیران خوش آب هوا تر که و سرو یا شب با قامت کشته گلها هم چون غنچه زینب
و خیابانش بشهیدان هم آغوش تر که و کلبه زرد روی فی قتلگاه شهیدان
سیخ ره و لاله کار روی اسیران شد بو شیشتی که سرو بیقراران
نو ایشی ناله زار هزاران کشته کوید از زینب در آن باغ فرد و هم که یحیی
بوده در آن حال مضطرب بودم که آمد در آن ره بیخ خورده عالیست ان

روانه خون ز نقطه چون جچم و مثل کمان بگوشش و با چادر و بکار افتشی
فرزند گیسو ریش از او ریش پس جوانان بسیار دیدم که دوام اوان قمر و بازی
کرده ند از بیا سیاح کردم که این بزرگ قد و قمر کیست گفت با چادر صفی
که مو بوی اسمیم از چهر چهارم بوسی بو گفتم آن یا که اسب بر سر نیزه و ماننده ماهم
زده کمان زار زد بیل دست آن که او قمر کم و در گفت این فرزند بود
این فرزند مجتبی فرشته دیار که حلی نمو شانده سیفران جدا کرده بودند بدن یا بود و گفته
و زیر گفت که در علی سرور است جد تو بود گرفته به عباس بدست قد تو بود
روانه خون جگر از دیده جد تو بود ز دست ظلم اسیران دیده جد تو بود
که عزیز که انداز بر سر دو دست بدن جد تو حسین تشنه لب ای یزید
گفتم سر دوم بخدمت جدم و شکایت از جفا کاریت او در حضر نالهام و روی
سوز و دیدم که رو بجانب حسن و جمال چون در غضب گریان و در دیار حزن وا داده
ایستاده و شمشیر در دست داده که مرد بر کف چه ابروی یار بینه علی دهم
ذو الفقار از آن چون رسیدم که این صف بسیاه ضلال داغ غضب سوز جمال
که از هیبت آن که شیر پنجه جا آگاه و از بازو بطل شیر به توسن من یکیست
گفت این جد تو علی ابن ابیطالب است پس خود را بخدمت جدم رسانیدم و گفتم
ای

هر جا نودم دلم سوخت بحال شما سر زنم و بر دم درد من در از خود احوال شما
دیدم آن سیلی که از دست جفا کار خورده آمده و فشکست از کعبین بر ده بال شما
بزدم جامه گریان صبوری ز تو نهان از زمان گز که دیدم صورت حال شما
چهره سر دو سر زنم هم بزانو داشتم شنیدم ناله کریم زار شما ای جانم
مرا از حال خود غافل بیا بنید در هر منزل من همراه اسیران تو بودم و ناله زار شما را
شنیدم و بفرمود سکینه که کجا است فرزندان گفتمش خرابه شام
اگر که چه گفت دلت سوی گفتمش آیام کر کرد از بهر تو گفت همچنین نو سید
نداشتم سخن گفتمش سپاه یزید باز به گفت اسیران کجا است فرزندان
گفتمش که در راه است چون دل است سوال کرد که آیت کرد داد گفتم تیر
کرد شیر و گرد به گفتمش به شمر نا نجیر باز به گفت فدایت برادرانت کو
اینسی و اهدم و اهرار خاهرانت کو گفتمش که چه من خواهران اسیر شدند
باز به ما به خواهرانت نیز شدند باز گفت که زینب چه بکند و دو غم
گفتمش که در با داد و خود هزار الم خدا از جفا باد و در دو پرور بود
کرد یزید به غمان و که او مادر بود

اگر بخود در انزوای محرم بسوزم که منو کشید باره تا که پدرم حسین جده‌ام
از سخنان من جنابت شد زار زار می‌گریست و می‌گفت وا ولدا حسینم را
کشتند و در حال تشنگی آب او ندادند وا مصیبتا حسن از زهر ستم کشته
و در رفیق داوا بلاه از عالم بتوانا کشته شد در گلچه آن غریق آبا کشته مرا که
غسل داد و شهید کشته مرا که کفن کرد و گجاز خطیره نکرد در آغوش خاک جا داد
ابا همراه جنازه حسن که رفت بر جنازه فرزندم که نماز کرد و بر سر زینب
نوجوان حسن تلاوت کلام الله از ید جده‌ام مرا سینه گرفت در آن جامه
و می‌گفت ای سکینه قد قطعت اسباط قلبی ای بقیم دل مرا پاره پاره
کرد و جگر مرا مجروح کرد ای سکینه اینک برادر خون آلوده پدر تو را
برداشتم تا در نزد پدر و دل کار طلب خون او نمایم تا من در خدمت جده‌ام
بودم از خواب بیدار بودم که در این زمان باز بود و فوج فوج ملایکه فرود می‌آمدند
و زیارت پدرم می‌کردند و بالا می‌رفتند چون حال از خواب بیدار شدم خبر دادم
در این جمله شکسته ربود که مجلس تو ما را آورد دید عرصه این بی‌ابان

شد گریه‌ها سوز جدال وصف آن آن گروه ضلال سخن چنان مجلس
ستم دل شکسته کمان درست آن ... بهر مصیبت و عشق این رباعی بخت بد نکرده
از کتب تواریخ روایت کرده‌اند که چون مختار تخت عدالت از برای گروه ضلالت
آفریده بعد از قتل و غارت اهل کوفه نامه باطراف عالم نوشت که هر کس از شمر
ذی الجوشن خبر بیارد او را از مال دنیا سرافراز نمایم بعد از چند روز خبر از برای
مختار آوردند که شمر غدار در جزیره حبشه بهادر می‌باشد مختار نامدار با لشکر بسیار
روانه حبشه بهادر گردید چون به جزو ورود مختار به شمر غدار رسید آن لعین
ناچار با لشکر بسیار در برابر مختار فرود آمد چون معرکه قتال آراسته گردید
شمر لعین فهمید است که نزدیک جیحون مرکب آن اشقیا گفته امر کرد طلب اسم برید
بخواند کوس برنشستند و نای زدند امر خوانید که جواد او فلک نوبت نکند
تخت ذر کمیته زاده بر نشسته شد مانده در خاک مرقت بدل نشسته شد
در آن وقت شمر ملعون بمیدان آمده و یکیک مبارزان اسلام را بدرجه شهادت
می‌رسانید تا نزدیک آن رسید که لشکر اسلام رو به هزیمت آوردند که در آن وقت
از طرف قبله جوانی نقاب داری بر اسب خون آلوده سوار پیدا شد و در میان

میانه آمد و سر از و بر شمر لعین گرفت او را از صدر زین در ربود و بر زمین زد
و آن جوان غایب شد در آن وقت لشکر اسلام آن ملعون را دست بسته بنزد مختار
آوردند چون چشم مختار بر شمر غدار افتاد مقدمه کربلا را بخاطر آورده شروع
بگریه و زاری نمود و او با شمر خطاب می‌گفت چرا کشتی حسین نازنین را بیان
پروردهٔ روح الامین را ای شهید ستم عروسی قاسم کربلا بلا وقفه
غرا شده به جور قوارير جفا که جوهرات عباس را که بر بید که جان زینب از فرقش رسید
علی اکبر نوجوانش چه شد بیان کن که سرور عاشقش چه شد علی اصغر شیرخوار از عطش جلد
کی بود این طفل زارش چه شد چه کرد با اهل بیت نبی زدست تو ای ولد الزنا ای شقی
در آن وقت مختار رو بسوی شمر لعین نمود گفت ای ملعون از تو سئوال می‌کنم راست بگو تو را امان دهم
آنچه با امام حسین و اهل بیت او گذشته از برای من نقل کنی شمر ملعون از ترس جان
شروع نمود و گفت ایها الامیر چون جناب امام حسین در زمین ماریه نزول اجلال
فرمود ابن زیاد مرا و ابن سعد را با ولایت ری و طبرستان فریب داده با
... سوار بجنگ امام حسین فرستاد چون دهم محرم شد اول آن جناب از برادری
الحجاب ستیم و چون صف‌ها آراسته شد که اصحاب آن حضرت را می‌کشتیم
تا آنکه نوبت بر فرزندان ... رسید ای مختار ...

و بیاد آوران زمان که جوانان اهل بیت چون طفل اشک دیده به امان اهلبیت
بر چهره رفتند زنی ستم ظلم و جور و کین فریاد آه و ناله و افغان اهل بیت
شمر گفت ای مختار چون نوبت شهادت به نوجوان که بعد وصال ...
قاسم ابن حسن اراده میدان کرد ناگاه دیدم جناب امام حسین او را گرفته
بسرا پرده حرم برده کوبا دختر را برات فاطمه را در عقد قاسم در آورد
و بنیاد عروسی نمود آنکه ما شنیدیم که عروسی است این نام نمود پس قاسم بمیدان
آمد لشکر مخالف او را امان ندادند و عروس را در ابعراء مبتلا کردند
ای مختار چگونه گویم آن عروس را شنید آنکه بر ایشان چه گذشت بیت
عروس بنی چه عروسی که جنگ میدان بود تمام زینت او دامن کربلا بود
عروس چه عروسی که از زمین و سماء زخیمه جملهٔ آن حجله آسمان بود
عروسی چه عروسی که بود داماد کشته فلک ز جور و ستم ... دشمن
عروسی چه عروسی ز خیمه زنگین بود ز خون بکر داماد حجله رنگین بود
ای مختار بعد از قاسم عباس بمیدان آمد و دست‌های او را از بدن جدا
کردیم و در کنار نهر فرات انداختیم و علی اکبر نوجوان بضرب تیغ جفا

مسکنه

پاره پاره کرده بود ای مختار چون نوبت جدال بجناب شهادت مآب رسید
و اراده نمود که سوار شود ناگاه اطفال و عورات شیون کنان دور آن امام
مظلوم حلقه ماتم زدند و صدای الوداع بعرش برین رسانیدند [illegible]
که ناگه از طرف خیمه‌های حرم رسید   رسید ناله [illegible] حضرت زینب
گرفته دست سکینه بدشت کرب‌وبلا گریه کنان   رسید تا بر کار شهنشه فلک جولان
ای مختار سپه کوه کم از آن وقتی که زینب بسته دل گریان برادر را آورده دلخون او را
مرکب رسید که ناگاه دیدم قنداقه علی اصغر را بدست گرفت خطاب نمود الخیمات اطفالک
رسیده و دایه او رسیده که لشکر مخالف امان نداده و در آغوش پدران طفل شیرخوار را
شهید کردند جناب امام حسین آن طفل را با قنداقه پر از خون بدست مادرش
داد دیگر باره صدای شیون از اهل حرم بلند شد امام حسین فرمود که ای اهل حرم
[redacted]
پس اراده نمود که سوار ذوالجناح شود زینب فریاد برکشید و گفت ای جان برادر
نور دیده اقسم بجدم که اندکی تامل فرما در آن وقت زینب رو بآسمان کرده گفت
خداوندا امروز برادرم اراده میدان دارد و کسی نمانده دیگر که او را یاری کند
و میگفت   [illegible]
[illegible]

بارالها من چه سازم با سکینه دخترش   بار فرزندان و اطفال و کربلای حسین
بارالها من چه سازم با یتام کودکان   کودکان زار گریان جمله اطفال حسین
بارالها من چه سازم با غم کوفیان   من شدم مهموم و طفلان با یتیمان حسین
ای مختار در آن وقت جناب امام حسین او را دلداری نمود و میگفت ای
خواهر بیتابی مکن که خدا صابران را دوست میدارد پس رو بکوفیان خواهر
در آور و میگفت ای خواهر موسم فراق رسید حسین را وداع کن که دیگر حسین را
نخواهی دید و شیون صدای اهل حرم و اطفال کنیزکان بود رها نمود پس بر گشت پس
رو بمیدان نهاد و چندان از لشکر مخالف بکشت که جوی خون روان کردید
پس شمر در خلاف که وقت شهادت داد و عمر سعد لعین امر کرد که از چهار
جانب او را تیرباران کردند ای مختار چندان تیر بر آن امام مظلوم زدند که از
بار در افتاد و بروی خاک کربلا بنشست   بجنب زینب به پیکران کشته چنین آمد
چهار آینه عنصرش به سنگ آمد   سحاب کینه چنان کو تیر بارانش
نمان ظلم چنان چنگ زده بدامانش   که از جراحت تیر و الم بزمین افتاد
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد   در آن وقت زمین کربلا بلرزه در آمد و ای
مختار چه در آن وقت عمر سعد امر کرد که امام حسین را شهید سازند من بیامدم بالین آن امام مظلوم
آمدم و دیدم که لبهای مبارک آن جناب بر هم میخورد گفتم ای وای پسر فاطمه را تو هی

میکنند چون گوش فرا داشتم شنیدم که میگفت خداوند امت جدم را شفاعت کرده
و جان خود را فدای ایشان کردم از خدا تو مغفرت بعید مفقود و عاکس و اشقیا رحم
مکن بر ایشان بار الها بگیر کار زینب بحقیقت بزرگواری ای ... جدم
با شدت هر طرف بر از غدا این زمان این سر بریده را بخنجر دا ... آمدم در بر
کربلا است زخنجر دشمن همچون روان هم بخود رسید زاو این قطره که از
آن خون ... [illegible] ... نشد
پس شمر ملعون بجا آورده ... سر از تن جدا ... برداشته که آن امام مظلوم
شهادت رسانیدند که یکباره صدای رعد و برق از آسمان بلند گردید و آفتاب
بگرفت و زلزله در زمین افتاد و در آن وقت زینب خواهر حسین بر در خیمه ایستاده
و [illegible] ازار گریه میکرد که ناگاه چشمش بر سر افتاد که بر دوش سنان
بیکسی برادرش نشناختم و میخواهم که سر او از بدن جدا کنم آه سوز دل اظهار گرید
و میگفت   ای عزیزان زینب کشتن خدا را میکشند   نو گل باغ نبی را سر از قفا میکشند
ای عزیزان خون دل از دیده جاری کنید   کابن ام ابرو در خیرالنسا میکشند
با دل پر درد و حسرت قرة العین رسول   ظالم کی با او دست جفا میکشند
مصطفی در عرش گوید تا روز جزا   گل حبیب ای خدا بی جرم و خطا میکشند
نامه حید جمیلش را بدست شقا   زن گریان گوید این بجز خطا را میکشند
ای

ای عزیزان ما در این محنت سرا ماندیم زار   جامه شهسوار لافتی را میکشند
ما اسیران بر سوار ناقه خواهیم شد   تا که فرزند [illegible] حبیب مصطفی را میکشند
ای مختار در آن وقت آن گروه ضلالت شکوه بخیمه‌های حرم ریختند و اسباب خیمه‌ها را غارت
کردند و دختران و زنان را اسیر نمودند و بر شتران سوار شده روانه شام
شدیم چون مختار مقدمات شام و مجلس یزید پلید را شنید صدای شیون
و واویلا از مختار و لشکر او بلند گردید و مختار بر سر و سینه میزد و گریه میکرد
پس شمر را بند کرد چشم روزگار ندیده بود پس مختار رو بشمر ملعون کرده گفت
ای ملعون از حرمت پیغمبر نور الکریم کو آتش در دلم انداخت فرو نشیند شمر ملعون گفت
ای مختار من از خدا و رسول خدا شرم نکردم و اولاد رسول خدا را شهید کردم
و اهل بیتش را اسیر نمودم و شهر بشهر گردانیدم الحال از تو چه ترسم هر چه میخواهی
بکن مختار امر کرد که بدن آن نحس حرام زاده را از دم مقراض تیر آن ... ریزه
ریزه کردند و همه را باتش سوختند و خاکسترش را بباد دادند و در جهان رو
مختار کوچ کرد از جهت بهار و روانه دمشق گردیدند   مثنوی
کریم که سینه فتنه جهان را گند خراب   که رسید بسوز شهیدان تشنه آب
گرم شو محیط عداوت شجر قلم   بقیمت سواد جهان هست آن حساب

کرم قیام آمد و محشر بپا شد چون چون کربلا دم زند گشت خراب
کرم بهار بار جهان آمد و گذشت کو خلقی مرتبه اولاد بوتراب
کرم نخواستی تو غبار رتبه حسین از زاده زیاد کر پوشیده آفتاب
نا روز حشر خون رود از دیده کم ای اهل بیت خون حسین جمله در عذاب

مجلس جماعت بنی اسد

ما روایان اخبار و ناقلان آثار بدینگونه روایت کرده اند که چون جناب
امام حسین را شهید کردند و ابن سعد لعین سرهای شهدا را
و جناب امام زین العابدین با اهل حرم روانه کوفه نمودند و نعش ها سه روز در کربلا
در کربلا توقف نمود و جسد خبیث کشته های ایشان را غسل داده دفن نمود و بدن های
شهیدان در صحرای کربلا بر روی خاک افتاده
ز خوف ابن زیاد لعین بی پروا کسی نبود که احسان شهیدان انزا
زود شد همه را تغسیل داده برداره کفن نمود از ماه و قت ان سازد
روایتست که قبیله بنی اسد در آن حوالی بودند از ترس ابن زیاد جرئت نمیکردند
که آن شهدا را بخاک بسپارند تا روزی که زنان ایشان باموری برایشان
بر ترد مردان حق آمدند و گفتند شما حمیت ندارید که بدن ایشان
در صحرای

در صحرای کرم کربلا افتاده و شما مرده اید بدنهای ایشان را دفن نمائید
ایشان گفتند از ابن زیاد خوف داریم پس زنان ایشان گفتند که اگر شما
میترسید ما زنان میرسیم و شهیدان را دفن میکنیم پس غیرت بر مردان غالب
بر خواستند و هر یک بیل و کلنگی برداشتند و روانه قتلگاه شدند و کشته بسیار
دیدند اما ایشان ندانستند که کیستند و معرفت نداشته بودند
که ناگاه از طرف قبله بوی باد صبا سوار سبز قبائی ظاهر شد جدا
مروی است که آن نقاب دار آمد تا به نزدیک ایشان و پرسید که شما چه کسانید و
چه میخواهید ایشان گفتند که ما آمده ایم که این کشته ها را دفن کنیم و ایشان را نمی شناسیم
پس آن نقاب دار فرمود که من ایشان را می شناسم و نام ایشان را میدانم
شما کی نعش ها را بیاورید تا شما بگویم که این کیست ایشان میان
قتلگاه رفتند و نعش پاره پاره را آوردند که خون از رگهای او روان بود
چون نظر آن جناب بر آن نعش افتاد آهی کشید و فرمود
مشتبه گشتم رسولان محمد عربیست یا علی اکبر نبیره حسین مصطفی است
بیا در پدر را پیش با جوانی که برادر زخم کاری دارد شد بجانب میدان

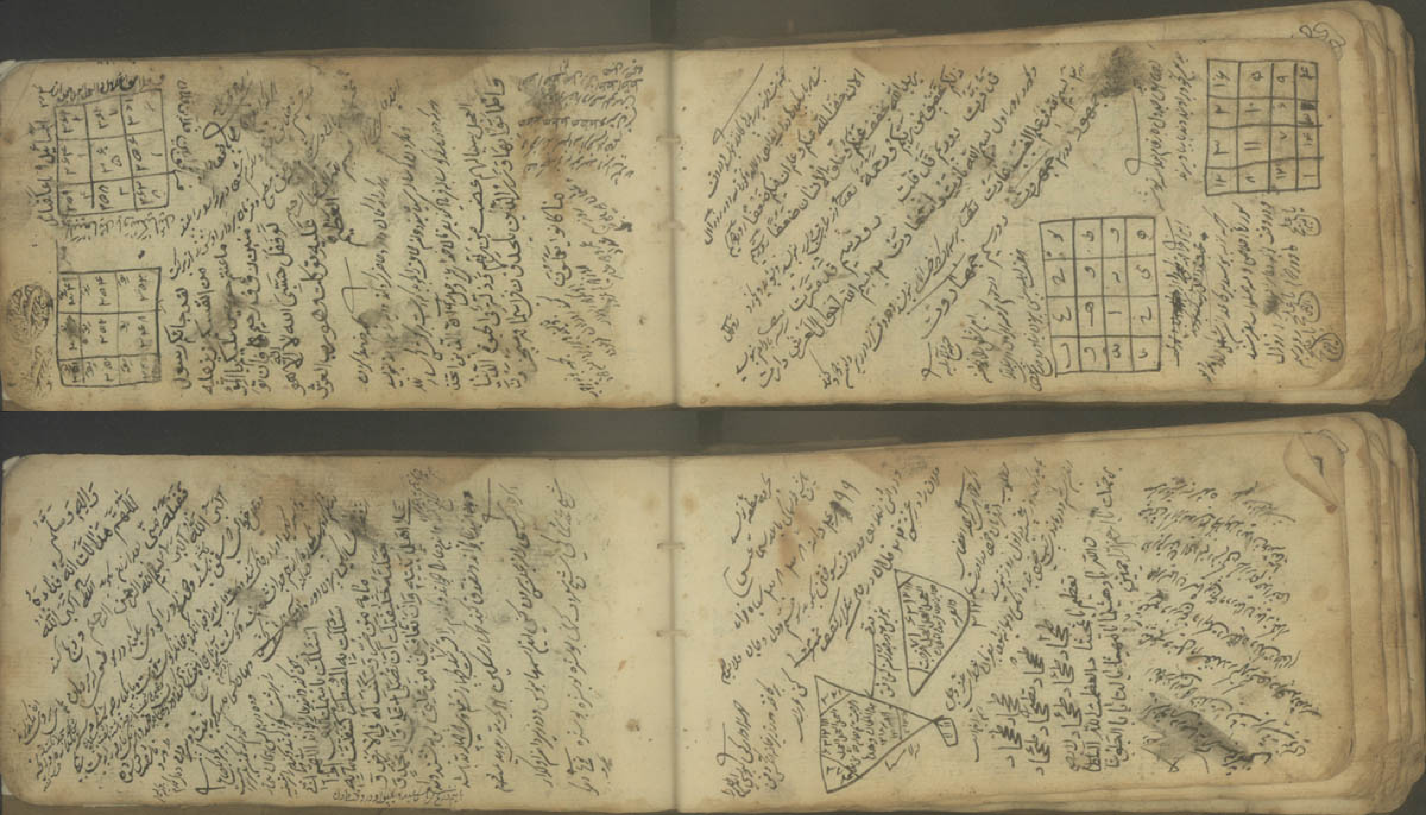
مخالفان لعین چون نظاره نعش کردند نظر به تیر و سنان پاره پاره تن کردند
چون ایشان نعش علی اکبر را شنیدند گریه و زاری میکردند و نعش دیگر را
آوردند و بر زمین گذاردند و گفتند که این جوان چه نام دارد و چنین
میگفتند چرا گرفته چون نعش بدین حال امروز کرده عروس و داماد بلا
پس آن جوان فرمود بدانید که این نعش قاسم ابن حسن است و چنین میگفت
در آن زمان که عروس نخواهد یاران بخود فرصت آن نکند حنا بندان
کنون ز خون خضاب ساخت بدست خضاب بست نگرفته ز خون پدر خویش
چون ایشان نعش قاسم را شنیدند گریه و زاری میکردند که ناگاه قنداق
طفل شیرخواره را آوردند عرض کردند که آیا این طفل شیرخواره چه تقصیر داشته
که گلوی او را بضرب تیر پاره پاره کرده اند پس آن نقاب دار قنداق آن معصوم را
در آغوش گرفت و گلوی تیر خورده او را بوسید و گریه میکرد و چنین میفرمود
ای اصغر بی شیر سر در حرم است کو نو نظر از فرشته و کی کمی است
زنان تشنه لبی شد بروز عاشورا بروی سینه پاکش نشان تیر و خدنگ
العطش ایشان رفتند و نعش پاره پاره را آوردند و عرض کردند که ای مولا
این نعش را بسیار زخم کرده اند و سینه او را تیر باران کرده اند چون چشم
آن جناب

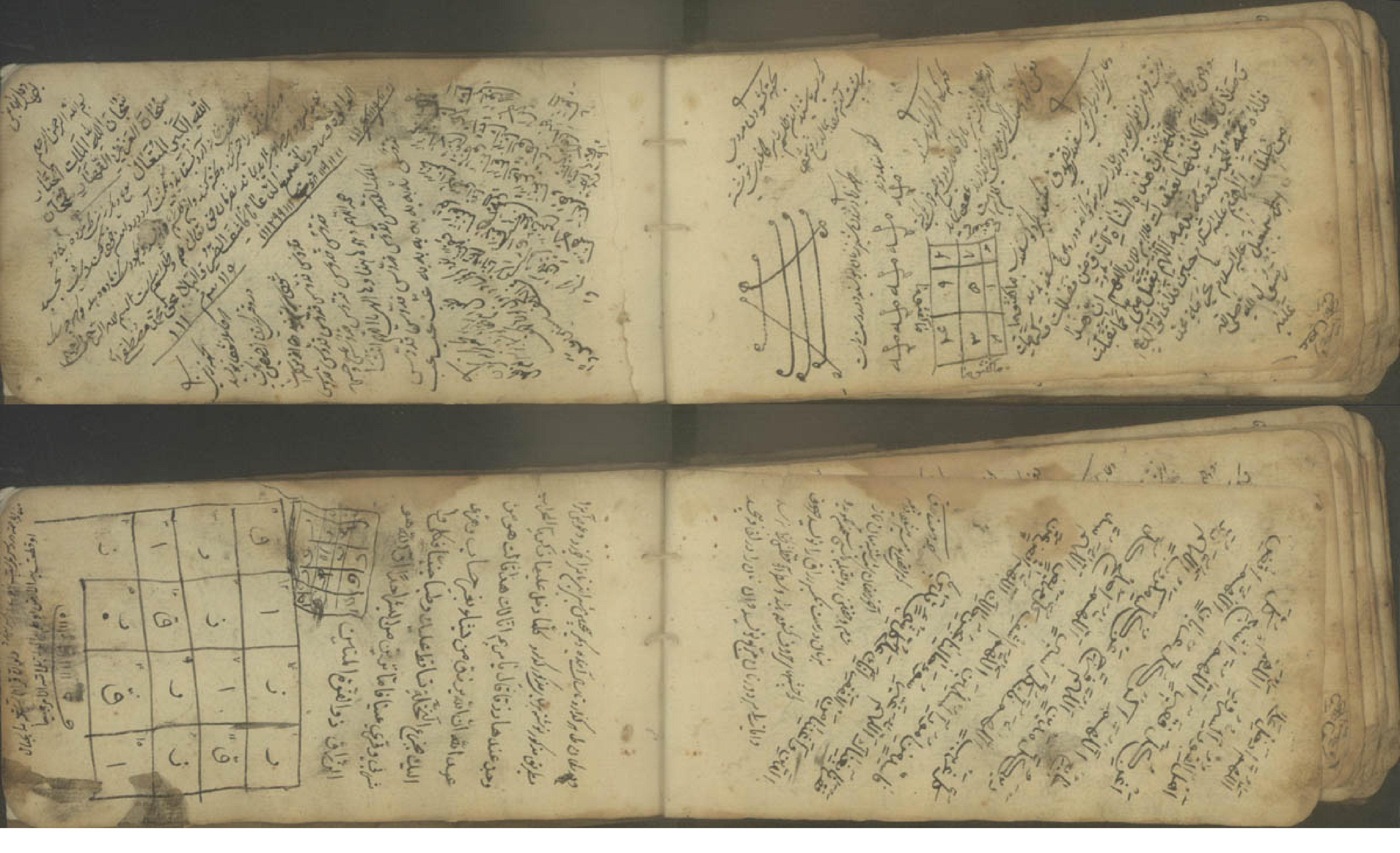
آن جناب بر آن بدن پاره پاره افتاد خود را بر روی آن نعش انداخت
و از بسیاری گریه بیهوش شد چون بهوش آمد فرمود این نعش عزیز کرده
خداوند عالمیان و برگزیده ختم پیغمبران و شکوفه چمن علی مرتضی و
بار پرورده سیده زنان فاطمه زهرا است
که نعش بی سر سردار عالمین اینجاست عزیز کرده خیر النسا حسین اینجاست
علی و فاطمه او را بناز پروردند چرا چنین بکشتند این حبیب الله را
نظر کنند که از ظلم لشکر کافر بخون و خاک طپیده تنش چنان بی سر
چون آن جماعت خواستند که آن نعش را بخاک بسپارند آن جناب فرمود که شما
نمیتوانید که این نعش را دفن نمائید پس بر بنی اسد فرمود که تغسیل او بجا آوردم
نماز کرده تنش را بخاک بسپارم پس آن بزرگوار بدست خود او را بدست خود غسل
داده و با آب دیده خود حنوط داده کفنش پوشانید پس نظاره تنش جیبش
پس از نماز با فغان و ناله انجناب قبر نعش امام شهید را سر خاک
بعد از آن فرمود که مقبره کنند و تمام شهیدان را در آن مقبره دفن کردند
پس آن جناب با جماعت بنی اسد آمدند و قرائت بر سر نعش حر مجلس

















يا عبد الله اذكر العهد الذي ... ابن عبد الله
... عبد الله هل انت على العهد الذي فارقتنا
عليه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
وان محمدا صلى الله عليه وآله عبده ورسوله و
سيد النبيين وخاتم المرسلين وان عليا امير المؤمنين
وامام افترض الله طاعته على العالمين وان الحسن و
الحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن
محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي
وعلي بن محمد والحسن بن علي والقائم الحجة المهدي
صلوات الله عليهم اجمعين ائمة المؤمنين وحجج الله
على الخلق اجمعين ائمتك ائمة الابرار ...
... اتاك الملكان المقربان الرسولان من عند الله تبارك
وتعالى وسئلاك عن ربك وعن نبيك وعن دينك
وعن كتابك وعن قبلتك وعن ائمتك فلا تخف
ولا تحزن وقل في جوابهما الله جل جلاله ربي ومحمد

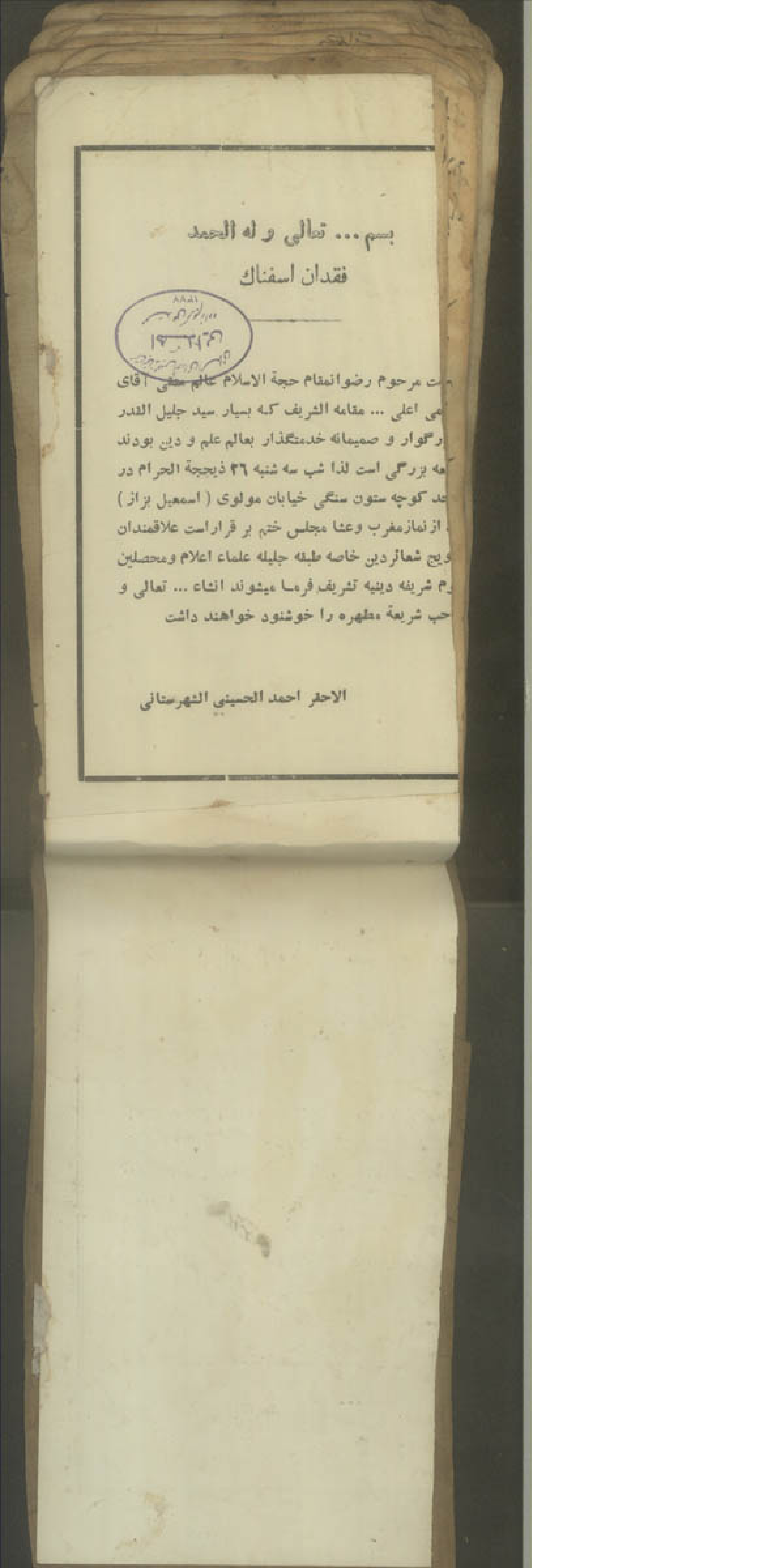
صلى الله عليه وآله نبيي والاسلام ديني والقرآن كتابي و
الكعبة قبلتي وامير المؤمنين علي بن ابي طالب امامي والحسن
العاعلي امامي والحسين بن علي الشهيد بكربلا امامي
وعلي بن الحسين زين العابدين امامي ومحمد بن علي امامي
وجعفر الصادق امامي وموسى الكاظم امامي وعلي الرضا امامي
ومحمد بن علي الجواد امامي وعلي الهادي امامي والحسن
العسكري امامي والحجة المنتظر امامي هؤلاء صلوات
عليهم اجمعين ائمتي وسادتي وقادتي وشفعائي بهم اتولى
ومن اعدائهم اتبرأ في الدنيا والآخرة ثم اعلم يا فلان
يا فلان ان الله تبارك وتعالى نعم الرب وان محمدا صلى الله
عليه نعم الرسول وان امير المؤمنين واولاده الائمة
وان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله حق وان الموت حق وسؤال
منكر ونكير في القبر حق والبعث حق والنشور حق
والصراط حق والميزان حق وتطاير الكتب ... حق
والجنة حق والنار حق وان الساعة آتية

واغفر له اللهم اجعله عندك في اعلا عليين واخلف
على اهليه في الغابرين وارحمه برحمتك يا ارحم الراحمين
... اللهم انها امتك
وابنة عبدك وابنة امتك نزلت بك وانت خير
منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خيرا وانت اعلم بها
منا اللهم ان كانت محسنة فزد في احسانها وان كانت
مسيئة فتجاوز عنها واغفر لها اللهم اجعلها
عندك في اعلا عليين واخلف على اهلها في الغابرين
وارحمها برحمتك يا ارحم الراحمين

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
تناكحوا تناسلوا تكثروا فاني
اباهي بكم الامم يوم القيامة ولو بالسقط

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل وسلم وزد وبارك على النبي الامي
العربي الهاشمي المكي المدني الابطحي التهامي سيد
البهي وسراج المضي صاحب الوقار والسكينة المدفون
بارض المدينة صاحب الوقار و
بارض مدينة السيد السكينة المدفون





بسم ... تعالی و له الحمد

فقدان اسفناک

...ت مرحوم رضوانمقام حجة الاسلام عالم متقی آقای
...می اعلی ... مقامه الشریف که بسیار سید جلیل القدر
...رگوار و صمیمانه خدمتگذار بعالم علم و دین بودند
...مه بزرگی است لذا شب سه شنبه ۲۶ ذیحجة الحرام در
...جد کوچه ستون سنگی خیابان مولوی (اسمعیل بزاز)
... از نمازمغرب وعشا مجلس ختم بر قراراست علاقمندان
...ویج شعائردین خاصه طبقه جلیله علماء اعلام ومحصلین
...وم شریفه دینیه تشریف فرما میشوند انشاء ... تعالی و
...حب شریعة مطهره را خوشنود خواهند داشت

الاحقر احمد الحسینی الشهرستانی

